

تلاشی در مسیر موفقیت



دانلود گام به گام تمام دروس ✓

دانلود آزمون های قلم چی و گاج + پاسخنامه ✓

دانلود جزوه های آموزشی و شب امتحانی ✓

دانلود نمونه سوالات امتحانی ✓

مشاوره کنکور ✓

فیلم های انگیزشی ✓

 Www.ToranjBook.Net

 [ToranjBook_Net](https://t.me/ToranjBook_Net)

 [ToranjBook_Net](https://www.instagram.com/ToranjBook_Net)



نثر نجبے بوک

تلاشی در مسیر موفقیت

نخارش ۲

محتوای ویژه کتاب

- پاسخ به فعالیت‌های کتاب درسی
- پاسخ به تمرین‌های کارگاه نوشتن
- بررسی مثل نویسی، شعرگردانی و حکایت‌نگاری

اسرار اجزای نوشته: ساختار و محتوا

۲۰

فعالیت (۱)

موضوعی را انتخاب کنید و با روش بارش فکری طرح نوشته خود را مشخص کنید.

■ انتخاب موضوع: کفش

■ طرح نوشته

■ بارش فکری



فَعَالِیت (۲)

با توجّه به طرح نوشته خود، متنی بنویسید. بند مقدّمه، بندهای بدنه و بند جمع‌بندی را در آن مشخص کنید.

بند مقدّمه: پا عضو مهمی در بدن است و حکم قلب دوم انسان را دارد. کفش وسیله‌ای برای پوشش پا است و از یادیر برابر ناهمواری‌های زمین، سنگ و سایر اشیای برنده محافظت می‌کند.

بندهای بدنه: پدرم می‌گوید، انسان‌های نخستین لباس و کفش نداشته‌اند و پابرهنه راه می‌رفتند؛ برای همین پاهایشان هر سال رشد می‌کرده است.

بعدها، که بشر به پیشرفت‌هایی دست یافته است فهمیده که برای محافظت از خود و بدنش باید لباس بپوشد و کفش به پا کند و به این ترتیب، بشر کفش را اختراع کرده است.

پدرم بیشتر از محافظت کردن از پاها، بر محافظت کردن از کفش‌ها تأکید می‌کند. پدرم می‌گوید پول علف خرس نیست که هر روز هر روز بدهیم و یک کفش نو بخریم؛ باید تا زمانی که می‌شود، از کفش‌هایمان استفاده کنیم تا مثل خاله‌مان هزارپا نباشیم که هزار جفت کفش داشته باشیم!

بند جمع‌بندی: من برای اینکه پدرم پول‌هایش را مثل علف خرس خرج نکند، هر هفته کفش‌هایم را واکس می‌زنم و هر بار که بیرون می‌روم، مراقبم که کفش‌هایم آسیب نبینند.

فَعَالِیت (۳)

نوشته خود را ویرایش کنید.

بند مقدّمه: پا عضو مهمی در بدن است و حکم قلب دوم انسان به شمار می‌آید. کفش وسیله‌ای برای پوشش پا و محافظت از آن است و از یادیر برابر ناهمواری‌های زمین، سنگ و سایر اشیای برنده محافظت می‌کند.

بندهای بدنه: پدرم می‌گوید، انسان‌های نخستین لباس و کفش نداشته‌اند و پابرهنه این طرف و آن طرف می‌رفته‌اند؛ برای همین پاهایشان هر سال رشد می‌کرده است.

بعدها، که بشر به پیشرفت‌هایی دست یافته، فهمیده است که برای محافظت از خود و بدنش باید لباس بپوشد و کفش به پا کند و به این ترتیب، بشر کفش را اختراع کرده است. پس از اختراع کفش، پاهای انسان کوچک و کوچک‌تر شده است!

پدرم بیشتر از محافظت کردن از پاها، بر محافظت کردن از کفش‌ها تأکید می‌کند. او می‌گوید پول علف خرس نیست که هر روز، هر روز بدهیم و یک کفش نو بخریم؛ باید تا زمانی که می‌شود، از کفش‌هایمان استفاده کنیم تا مثل خاله‌مان هزارپا نباشیم که هزار جفت کفش دارد.

بند جمع‌بندی: من برای اینکه پدرم پول‌هایش را مثل علف خرس خرج نکند، هر هفته کفش‌هایم را واکس می‌زنم و هر بار که بیرون می‌روم، حواسم هست که کفش‌هایم آسیب نبینند؛ چون پدرم برای خریدن آنها زحمت کشیده است.

اینک نوشته‌هایتان را بخوانید یا در اختیار دوستانتان قرار دهید تا با استفاده از معیارهای جدول زیر، آن را ارزیابی کنند.

ردیف	سنجه‌های ارزیابی	نمره
۱	انتخاب طرح نوشته مناسب	۶
۲	تولید محتوا با استفاده از روش‌های مناسب (سنجش و مقایسه، جانشین‌سازی و ...)	۶
۳	انسجام متن	۳
۴	شیوه خواندن	۲
۵	رعایت املا و نکات نگارشی	۳
جمع		۲۰

تمرین (۱) نوشته زیر را بخوانید و طرح اولیه آن را در متن مشخص کنید.

تاریخچه خط در ایران

موضوع:

بند مقدمه:

در فرهنگ‌های پیش از خط، یعنی روزگاری که آثار ادبی نوشته نمی‌شد، هر سنت ادبی به صورت شفاهی وجود داشت و سینه به سینه منتقل می‌گشت. در فرهنگی که با خط آشنا می‌شود، این سنت ادبی‌روایی می‌تواند به نشو و نمای خود ادامه بدهد، اما هنگامی که خط مهم‌ترین وسیله بیان می‌شود، حیات این سنت‌ها پایان می‌پذیرد.

بندهای بدنه:

سابقه نوشتن در ایران به سده ششم پیش از میلاد باز می‌گردد. نگارش اسناد دولتی، سیاسی و اقتصادی در کتیبه‌های ایران باستان از دیرباز معمول بوده است. اما توسعه نگارش آثار دینی و ادبی تا سده‌های نخستین مسیحیت، مورد بحث است. شواهد حکایت از آن دارد که تکامل ادبیات از صورت روایی و نقلی به صورت نوشتاری در بخش دوم از عصر ساسانیان صورت پذیرفته است. برای نمونه کتاب اوستا پس از سده‌ها انتقال سینه به سینه، سرانجام در دوره ساسانیان به رشته تحریر درآمد.

در کتیبه‌های فارسی باستان، هرگز نامی از اوستا برده نشده است. اما سنجش کتیبه‌های فارسی باستان و متن‌های اوستایی حکایت از آن دارد که از نظر شکل و مضمون میان این دو متن باستانی مشابهت و یکسانی وجود دارد. در هر یک از این دو پیکره ادبی همانندی‌ها و نشانه‌هایی است که در کتیبه‌های فارسی باستان به صورت منثور و با آزادی عمل بیشتر و در متن‌های اوستایی به صورت منظوم و با ساختار و وزنی معین به کار رفته‌اند و احتمال آنکه این یکسانی‌ها و تناظرها تصادفی باشند، بسیار اندک است.

بند جمع‌بندی:

تحولات خط قرن‌ها ادامه یافت تا اینکه خط الفبایی رایج شد. امروزه حجم زیادی از اطلاعات به صورت نوشتاری انتقال می‌یابد. به بیان دیگر با تحول خط و میزان کاربرد آن از گفتار به نوشتار رسیده‌ایم.

تمرین (۲) موضوعی انتخاب کنید و با رعایت مراحل نوشتن، متنی بنویسید.

فارسی نو

موضوع:

بند مقدمه:

برای فاتحان عرب، زبان فارسی بسیار بیشتر از عربی، زبان تبلیغ و نشر اسلام در میان مردم این نواحی بود؛ از همین رو، سرانجام زبان فارسی جانشین زبان‌های محلی از جمله سغدی و دیگر گویش‌ها شد و در همین مناطق، در مرزهای شرقی ایران بود که فارسی، زبان ادبی این جوامع گردید.

بندهای بدنه:

پس از پیروزی اعراب در ایران، فارسی گفتاری همچنان به سوی شرق پیش رفت و به وسیله سپاهیان و بازرگانان، به افغانستان کنونی رسید.

فارسی میانه ادبی زمان ساسانیان، در این زمان هنوز کاملاً از میان نرفته بود و زرتشتیان به آن سخن می‌گفتند و می‌نوشتند؛ اما تقریباً در همین دوران، زبان ادبی دیگری بر پایه گویشی از فارسی دری در خاور (شرق) ایران جان گرفت که همان زبان امروزی فارسی نوشتاری است.

استفاده از خط عربی برای نوشتن فارسی در خراسان آغاز شد و علت این بود که در فارس و نواحی غربی ایران هنوز گروه‌های بزرگی از زرتشتیان و موبدانشان زندگی می‌کردند که به پارسی میانه (پهلوی) می‌نوشتند و خط پهلوی هنوز رقیبی برای خط و نگارش‌های جدید به شمار می‌آمد و از ساخت روش‌های جدید نگارشی برای فارسی جلوگیری می‌کرد.

بند جمع‌بندی:

بنابراین، فارسی، گویش محلی جنوبی‌ترین ناحیه ایران بود که به عنوان یک زبان گفتاری به تدریج از جنوب به شمال و خاور ایران گسترش یافت و آن‌گاه در منتهی‌الیه شمال خاوری ایران، به زبان ادبی آن ناحیه تبدیل شد و از آنجا به باختر (غرب) و جنوب ایران رفت و سرانجام در بخش بزرگی از آسیا ریشه دواند.

(راهنمای زبان‌های ایرانی، جلد دوم، زبان‌های ایرانی نو، رودیگر اشمیت، ترجمه آرمان بختیاری و دیگران، انتشارات ققنوس)

تمرین (۳) نوشته دوستان را بر اساس معیارهای جدول ارزشیابی درس تحلیل کنید.

پاسخ پیشنهادی: اغلب دوستان در انتخاب طرح نوشته ضعف‌هایی داشتند که با تمرین بیشتر این ضعف برطرف خواهد شد. نوشته بیشتر دوستان بر پایه جانشین‌سازی بود و متن آنها منسجم بود؛ (البته نوشته بعضی دوستان از انسجام لازم برخوردار نبود.) املا و نکات نگارشی نیز به درستی رعایت شده بود.

مثل نویسی مثل های زیر را بخوانید. سپس یکی را انتخاب کنید و آن را گسترش دهید.

- بار کج به منزل نمی رسد.
 - به زبان خوش، مار از سوراخ بیرون می آید.
 - از کوزه همان برون تراود که در اوست.
 - از این گوش می گیرد و از آن گوش در می کند.
- موضوع: بار کج به منزل نمی رسد.
- در روزگاران قدیم، جوانی بود رشید و زورمند که به جای بهره گرفتن از زور بازو، با زورگویی و غارت مال ضعیفان، روزگار می گذراند و روز به روز مغرورتر می گشت.
- روزی، کیسه ای زر از یزازی ربود و برای فرار از دست سربازان به سرعت شروع به دویدن کرد. همان طور که در حال فرار بود، پایش به سنگی گرفت و نقش بر زمین شد و کیسه زر به هوا رفت و به دست پیرمردی افتاد.
- همان دم، سربازان سر رسیدند و او را به بند کشیدند. پیرمرد نگاهی به جوان انداخت و گفت: «ای جوان، بدان که بار کج به منزل نمی رسد».

درس ۲ گسترش محتوا (۱): زمان و مکان

۳۸

فعالیت (۱)

موضوع های پیشنهادی خود را بنویسید.

- خانه تکانی عید
- جلسه امتحان
- افطاری دادن
- برداشت گندم
- آیین سقاخانه

۳۹

فعالیت (۲)

درباره یکی از موضوعاتی که در مرحله قبل انتخاب کرده اید، فکر کنید و واژه های مرتبط با آن را بنویسید.



فعالیت (۳)

طرح اولیه نوشته خود را تنظیم کنید و به پرسش های زیر پاسخ دهید.

- الف) بدنه نوشته شما چند بند دارد؟ پنج بند
 - ب) در هر بند، می خواهید درباره چه بنویسید؟
- در بند مقدمه (بند اول) توضیح مختصری در مورد مراسم داده خواهد شد؛ در بندهای بدنه (بند دوم تا چهارم) به ذکر زمان، مکان و توصیف جزئیات مراسم پرداخته می شود و در بند جمع بندی (بند پنجم)، آثار...

۴۱

فقالیت (۴)

با توجه به طرح نوشته خود در فقالیت (۳)، متنی را بنویسید.

آیین سقاخانه در بروجرد

موضوع:
بند مقدمه:

یکی از مراسم مذهبی ویژه ماه محرم و عاشورا در شهر بروجرد و مناطق اطراف آن، برپایی تکیه‌های عزاداری در خانه‌های شخصی است که به آنها «سقاخانه» گفته می‌شود.

بندهای بدنه:

با فرا رسیدن ماه محرم، برخی از خانواده‌های بروجردی یک یا چند اتاق از منزل خود را با استفاده از پارچه‌های مشکی، سیاهپوش می‌کنند و منبری چوبی با تعدادی چراغ کوچک در بالای اتاق قرار می‌دهند. دیوارهای سقاخانه با شمایل بزرگان شیعه و نیز شعرهای حماسی در مدح حسین بن علی (ع) و کشته‌شدگان کربلا آراسته می‌شود. بیشتر منازل دارای یک اتاق مشترک برای زنان و مردان هستند؛ اما در خانه‌های بزرگ‌تر یا سقاخانه‌های پرمخاطب، ممکن است فضای زنان از مردان جدا باشد.

معمولاً، سقاخانه‌ها از اول تا دهم محرم برپا می‌شوند. خانه‌های دارای سقاخانه با داشتن پرچمی سیاه یا سبزرنگ بر سردر خانه و نیز نصب چراغ‌های تزئینی مشخص می‌شوند. با تاریک شدن هوا، صاحب‌خانه کوچه را آب‌پاشی می‌کند، چراغ‌های تزئینی را روشن می‌کند و در خانه را باز می‌گذارد. اهالی شهر با پوشیدن لباس‌های سیاه‌رنگ، دسته‌دسته از یک سقاخانه به سقاخانه‌ای دیگر می‌روند و این کار معمولاً تا پاسی از شب ادامه دارد. چنانچه بازدیدکنندگان از باز بودن سقاخانه مطمئن نباشند، پس از ورود به خانه با صدای بلند می‌پرسند: قلیچه یا قولوچه؟ اگر صاحب‌خانه بگوید: «قلیچه»، به معنای اذن ورود است.

میهمانان نیز اشعاری در مدح امامان شیعه و کشته‌شدگان کربلا می‌خوانند و سینه‌زنی مختصری می‌کنند. همچنین رسم است که همسایه‌ها نفت، چراغ، میوه، خرما و مواد دیگری را نذر سقاخانه‌های محل می‌کنند و به این ترتیب بخشی از هزینه برپایی سقاخانه را تقبل می‌کنند.

هرچند سقاخانه اساساً برای بزرگداشت کشته‌شدگان کربلا برپا می‌شود و هدف آن سوگواری است؛ اما فرصتی مناسب برای دیدار با همسایگان، دوستان، اقوام و همکاران است. علاوه بر این، امکان خروج دختران جوان از خانه نیز فراهم می‌شد و به این ترتیب، زمینه دیده شدن آنان توسط خانواده‌های دیگر و سرگرفتن عروسی در سقاخانه‌ها وجود داشته است. دهه اول محرم یکی از بهترین زمان‌هایی است که در آن زنان و کودکان آزادانه و بدون هراس می‌توانند شب‌ها در کوچه و خیابان‌های شهر رفت و آمد داشته باشند.

فقالیت (۵)

نوشته خود را بازبینی و اصلاح کنید و در صورت نیاز گسترش دهید.

آیین سقاخانه در بروجرد

موضوع:

یکی از مراسم مذهبی ویژه ماه محرم و عاشورا در شهر بروجرد و مناطق اطراف آن، برپایی تکیه‌های عزاداری در خانه‌های شخصی است که به آنها «سقاخانه» گفته می‌شود.

شهرستان بروجرد یکی از شهرستان‌های استان لرستان است که در منطقه کوهستانی زاگرس قرار گرفته و مرکز آن شهر بروجرد است. رسم است با فرا رسیدن ماه محرم، برخی از خانواده‌های بروجردی یک یا چند اتاق از منزل خود را با استفاده از پارچه‌های مشکی، سیاهپوش می‌کنند و منبری چوبی با تعدادی چراغ کوچک در بالای اتاق قرار می‌دهند. دیوارهای سقاخانه با شمایل بزرگان شیعه و نیز شعرهای حماسی در مدح حسین بن علی (ع) و کشته‌شدگان کربلا آراسته می‌شود. بیشتر منازل دارای یک اتاق مشترک برای زنان و مردان است؛ اما در خانه‌های بزرگ‌تر یا سقاخانه‌های پرمخاطب، ممکن است فضای زنان از مردان جدا باشد. معمولاً، سقاخانه‌ها از اول تا دهم محرم برپا می‌شوند. خانه‌های دارای سقاخانه با داشتن پرچمی سیاه یا سبزرنگ بر سردر خانه و نیز نصب چراغ‌های تزئینی مشخص می‌شوند. با تاریک شدن هوا، صاحب‌خانه کوچه را آب‌پاشی می‌کند، چراغ‌های تزئینی را برای جلب توجه عابران روشن می‌سازد و در خانه را باز می‌گذارد.

اهالی شهر با پوشیدن لباس‌های سیاه‌رنگ، دسته‌دسته از یک سقاخانه به سقاخانه‌ای دیگر می‌روند و این کار معمولاً تا پاسی از شب ادامه دارد. چنانچه بازدیدکنندگان از باز بودن سقاخانه مطمئن نباشند، پس از ورود به خانه با صدای بلند می‌پرسند: قلیچه یا قولوچه؟ اگر صاحب‌خانه بگوید: «قلیچه»، به معنای اذن ورود است.

میزبان با انواع میوه و نوشیدنی‌های سرد و گرم از میهمانان پذیرایی می‌کند. میهمانان نیز اشعاری در مدح امانت‌دار کشته‌شدگان کر بلا می‌خوانند و سینه‌زنی مختصری می‌کنند. همچنین رسم است که همسایه‌ها نفت، چراغ، شیر، میوه، قند مواد دیگری را نذر سقاخانه‌های محل می‌کنند و به این ترتیب، بخشی از هزینه برپایی سقاخانه را برعهده می‌گیرند. هرچند سقاخانه اساساً برای بزرگداشت کشته‌شدگان کر بلا برپا می‌شود و هدف آن سوگواری است؛ اما در عمل فرصتی برای دیدار با همسایگان، دوستان، اقوام و همکاران است. علاوه بر دید و بازدیدها، امکان خروج دختران جوان از خانه نیز می‌شود و به این ترتیب، زمینه‌آشنایی خانواده‌ها با یکدیگر و سرگرفتن عروسی نیز مهیا می‌گردد. شایان ذکر است که دهه اول محرم یکی از بهترین زمان‌هایی است که زنان و کودکان آزادانه و بدون هراس می‌توانند به کوچه‌ها و خیابان‌های شهر رفت و آمد داشته باشند.

فقالیت (۶)

اکنون متن کامل نوشته خود را پاک‌نویس کنید. هنگام بازبینی و اصلاح، پاک‌نویسی متن نیز صورت گرفته است. اینک نوشته‌هایتان را بخوانید یا در اختیار دوستانتان قرار دهید تا با استفاده از معیارهای جدول زیر، آن را ارزیابی کنند.

ردیف	سنجه‌های ارزیابی	نمره
۱	وصف زمان و مکان	۶ -
۲	وصف حال و هوا و فضا	۶ -
۳	انسجام نوشته	۴ -
۴	ویرایش - پرهیز از نوشتن جمله‌های طولانی - رعایت املا و نکات نگارشی	۲ -
۵	شیوه خواندن	۲ -
جمع		۲۰ -

کارگاه نوشتن

تمرین (۱) نوشته زیر را بخوانید و زمان، مکان، حال و هوا و جزئیات آن را براساس آموزه‌های درس، در متن مشخص کنید.

سال نو

باران بند آمده بود؛ اما هنوز از ساقه علف‌ها آب می‌چکید و دشت پر از گودال‌های آب بود. عکس آسمان بر سطح آب گودال‌های آب تماشایی بود. انگار صدها آینه شکسته را کنار هم چیده بودند. ابرهایی که هر لحظه به شکلی می‌آمدند، در مقابل آن آینه‌ها، خودشان را برای سال نو آماده می‌کردند. خورشید مثل دخترکی خجالتی از پشت کوه سرک می‌کشید و سلاح‌ها و کلاه‌های آهنی را برق می‌انداخت. دهانه توپ‌ها و خمپاره‌اندازها را با کیسه‌های نایلون پوشانده بودند تا آب به داخلشان نرود. در پشت خاکریز، جعبه‌های خالی مهمات و پوکه‌های مسی براق همه جا پراکنده بودند. چند تا از سنگرها را آب گرفته بود و عده‌ای با لباس‌های خیس و گل‌آلود مشغول خالی کردن آنها بودند. صدای خنده‌شان با صدای شلپ‌شلپ آب آمیخته بود. از سنگربغل دستی صدایی می‌گفت: «آب را گل نکنیم!»

د دیگری جواب می‌داد: «توماهای ات را بگیرا...»

خنده‌ها از ته دل بود. انگار نه انگار که در جبهه جنگ بودند. بیشتر چادرها را روی سنگرها زده بودند و سفره‌های هفت‌سین عید بهن بود؛ سفره‌هایی که در آنها، جای سماق و سمنور سرنیزه و مسلسل سیمینوف و حتی سنگ پرکرده بود. گاهی گردباد کوچکی لنگ‌لنگان از راه می‌رسید و چادرهای باران خورده را مشت و مال می‌داد. عده‌ای قرآن می‌خواندند و بعضی تندتند به ساعتشان نگاه می‌کردند. و رادیوهای جیبی را به گوششان چسبانده بودند. ناگهان صدای شلیک چند تیر هوایی بلند شد و زمزمه «یا مقلب القلوب...» در سنگرها پیچید. عید آمده بود. به همین سادگی!

زمان: نزدیک سال نو

مکان: جبهه جنگ تحمیلی

حال و هوا: هوای آفتابی پس از باران، با وصف آسمان و خورشید و ابر در جبهه توصیف شادی رزمندگان و خنده‌های آنان در جبهه جنگ و انتظار برای عید

تمرین (۲) موضوعی انتخاب کنید و با رعایت مراحل نوشتن، متنی درباره آن بنویسید.

موضوع: بیچارگان

شب است. کلبه‌ای است محقر و تاریک. نوری ضعیف از میان تاریکی به نظر می‌رسد. چند تور ماهیگیری به دیوار آویخته است. در انتهای کلبه تخت خوابی قرار دارد که پرده‌ای بلند در برابر آن کشیده شده است. نزدیک تخت خواب، بر روی نیمکت‌های کهنه بستری گسترده‌اند و در آن پنج طفل کوچک در خواب‌اند. زنی به زانو نشسته و سر بر تخت خواب نهاده، دعا می‌خواند. در خارج کلبه، دریای مهیب می‌خروشد و بر تاریکی می‌غزد و نعره می‌زند.

پدر کودکان اسیر دریاست. هنگام غروب همین که آب دریا بالا می‌رود، تنها بر قایق می‌نشیند. ماهیگیر به تنهایی با امواج پرتلاطم دریا می‌جنگد و در ظلمت شب خود را به میان گرداب‌های هولناک می‌افکند.

زن ماهیگیر در افکار خود غرق است. آخر، فقر هم اندازه‌ای دارد. کودکانش در زمستان و تابستان پابرنه‌اند، هرگز نان گندم نخورده‌اند و خوراکشان همیشه نان جو است. زن چراغ و بالاپوش خود را برمی‌دارد. وقت آن است که از پی شوهر برود و حالت دریا را مشاهده کند و ببیند آیا روز شده است؟

از کلبه خارج می‌شود. هیچ یک از پنجره‌های اطراف روشن نیست. ناگهان پیش چشمش ویرانه‌ای ظاهر می‌شود. زن ماهیگیر از دیدن آن ویرانه چیزی به یادش آمد و در دل گفت: «دریغ! هیچ در فکر این زن بیچاره نبودم. شوهرم روز پیش مریض و تنهائیش دیده بود. باید از حالش پرسش کرد.» در می‌زند، جوابی نمی‌شنود. دوباره در را می‌کوبد و صدا می‌کند: «آهای همسایه!» باز هم جوابی نمی‌شنود. ناگهان، در آن ویرانه در تاریکی بر روی پاشنه می‌چرخد و به خودی خود باز می‌شود. زن ماهیگیر داخل می‌شود. در انتهای ویرانه، هیكل موحشی بی حرکت خفته است. این هیكل جنازه مادر است. کنار بستر مادر دو طفل معصوم، یک دختر و یک پسر، در گهواره با لبان متبسم خفته بودند.

وقتی زن ماهیگیر به کلبه برگشت، ساحل دریا می‌خواست روشن شود. نزدیک تخت خواب با رنگی پریده روی صندلی نشست. گویا از کرده خویش نادم بود. مدتی متفکر و لرزان بود. چنان در گرداب غم غرق شد که نعره امواج را نمی‌شنید. ناگهان در باز شد و ماهیگیر که تور خود را از دنبال بر زمین می‌کشید با وجد و شعف در آستانه در پیدا شد و گفت: «آدم». ماهیگیر گفت: «دریا مانند جنگلی است، گم شدم. هوا خیلی سرد و سخت بود. صیدی به دام نیامد، یک دانه ماهی هم نصیب من نشد. مع هذا خوشحالم. اکنون بگو که در غیاب من چه کرده‌ای؟» زن از پرسش او بر خود لرزید و گفت: «من هم کاری نکرده‌ام». سپس مثل کسانی که به گناه خود معترف می‌شوند، با آهنگ لرزانی گفت: «همسایه ما مرده است. نمی‌دانم دیروز مرده یا کمی پس از رفتن شما جان داده است. دو طفل خردسال از او باقی مانده است. بیچاره مادر نان آور آن دو بود.»

ماهیگیر متأثر شد و گفت: «بر شیطان لعنت! اطفال ما هفت نفر شدند. اکنون چه خواهیم کرد؟ چه اهمیت دارد، تقصیر ما نیست. اراده الهی چنین است. ای زن، زود به جست و جوی آن دو بشتاب؛ چون اگر بیدار شوند، از مرده مادر خواهند ترسید! باید آن دو را به اطفال خود اضافه کنیم. خداوند وقتی که دید روزی آنها با ماست، در صید ماهی ما را یاری می‌کند. چرا معطلی؟ سابقاً در این گونه کارهای خیر بیشتر شتاب و شوق داشتی.» زن پرده جلوی تخت خواب را به یک سو زد و گفت: «نگاه کن!»

(برگرفته از داستان «بیچارگان» اثر ویکتور هوگو، ترجمه نصرالله فلسفی، با اندکی تغییر)

تمرین (۳) نوشته دوستانتان را بر اساس معیارهای جدول ارزشیابی درس تحلیل کنید.

پاسخ پیشنهادی: اغلب دوستان زمان و مکان نوشته خود را به خوبی توصیف کرده بودند؛ اما در وصف حال و هوا و فضای حاکم بر متن ضعف داشتند؛ البته این ضعف با تمرین بیشتر به تدریج از بین می‌رود و به طور حتم، نوشته‌های بعدی آنها بهبود خواهد یافت. به دلیل ضعف در توصیف حال و هوای موضوع، نوشته‌های دوستان از انسجام لازم برخوردار نبود و هنوز جای کار زیادی دارد. شایان ذکر است اغلب دوستان نوشته خود را به درستی ویرایش کرده بودند و از علائم نگارشی در جای درست خود بهره برده بودند. شیوه خواندن آنها نیز شیوا و رسا بود.

۵۱

شعر گردانی

شعر زیر را بخوانید و برداشت خود را از آن بنویسید.

ابری که در بیابان، بر تشنه‌ای بیارد

سعدی

دیدار یار غایب، دانی چه ذوق دارد؟

وقتی در یک بیابان خشک، گرم و سوزان گرفتار باشی و طاقت تمام شده باشد، تنها چیزی که می‌تواند جسم و روح خسته و بی‌رمقت را شادابی ببخشد، باریدن باران است. این لحظه را با هیچ چیز نمی‌توان عوض کرد. خوشی و لذتی که این باران با خود به همراه می‌آورد، قابل وصف نیست. دیدن یار و دوستی که مدت‌هاست از نظرت غایب شده و از او بی‌خبر هستی، درست مثل باریدن باران در بیابان، جسم و روح را شاداب می‌کند و به آن حیات دوباره می‌بخشد. دوست خوب همچون بارانی است که با خود خبر و بخت و رحمت نازل می‌کند.

۵۱

نگارش درس ۲ گسترش محتوا (۱): زمان و مکان

درس ۳ گسترش محتوا (۲): شخصیت

۵۶

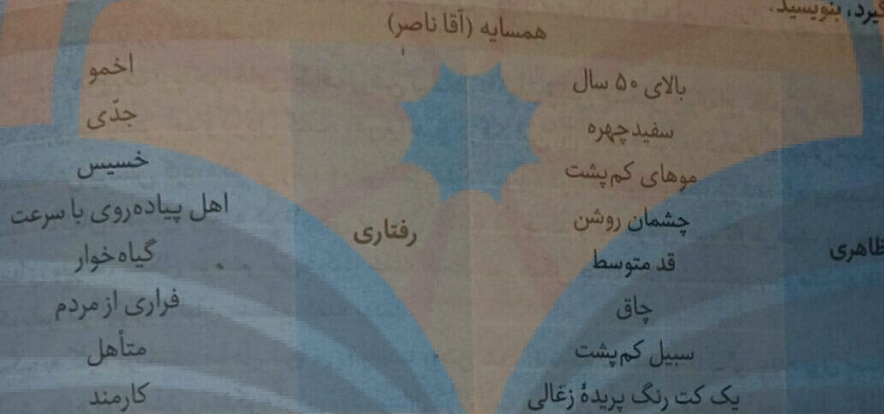
فعالیت (۱)

چند تن از افراد پیرامونتان را به عنوان موضوع نوشته انتخاب کنید و بنویسید.
همکار - هم کلاسی - چشم پزشک - همسایه - بقال محله - راننده تاکسی.

۵۷

فعالیت (۲)

یکی از موضوع‌هایی را که در فعالیت قبل نوشتید، انتخاب کنید و با تجسم شخصیت، درباره ویژگی‌ها و فضایی که در آن قرار می‌گیرد، بنویسید.



۵۸

فعالیت (۳)

با توجه به طرح اولیه نوشته خود، به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.

■ بدنه نوشته شما چند بند دارد؟ پنج بند

■ در بندهای بدنه، درباره چه موضوعاتی می‌خواهید بنویسید؟

- معرفی آقا ناصر با توجه به ویژگی‌های ظاهری

- معرفی آقا ناصر با توجه به ویژگی‌های رفتاری

- توصیف جزئیات شخصیت آقا ناصر

۶۰

فعالیت (۴)

با توجه به طرح نوشته خود، پیش‌نویس آن را بنویسید.

بند مقدمه:

یادم هست در کودکی، اولین باری که ضرب‌المثل «فلانی جون به عزرائیل نمی‌ده» را شنیدم، از مادرم پرسیدم که این حرف یعنی چه. مادرم گفت: «یعنی فلانی انقدر آدم خسیس و جون دوستیه که حاضر نیست بمیره!» جونش رو به حضرت عزرائیل بده. با همان بچگی‌ام گفتم: «این که بد نیست؛ منم بزرگ شم جونمو به عزرائیل نمی‌دم.» مادرم گفت: «خدا نکنه بچه جون! وای بلا به دور.»

بندهای بدنه:

همسایه ما، آقا ناصر، به خساست شهرت دارد. آقا ناصر میانسال است و ۵۰ سال را رد کرده است. موهای کم‌پشتی دارد و چشمانی روشن. بیشتر مواقع اخم کرده و کمتر اتفاق می‌افتد که لبخند بزند. همیشه یک کت زغالی رنگ پریده به تن دارد و همه جا با آن دیده می‌شود. آقا ناصر متأهل است و دو پسر ۱۰ و ۱۶ ساله دارد، می‌کند. هر کاری بشود، فرق ندارد؛ مهم این است که دستش جلوی پدرش دراز نباشد. خانواده آقا ناصر از هفت روز هفته، هشت روز کدو و بادمجان می‌خورند! آخر آقا ناصر اعتقادی به گوشت ندارد و می‌گوید: «گوشت ضرر داره، آدم نقرس می‌گیره.»

آقا ناصر هر وقت هم من را می‌بیند، بادی در گلو می‌اندازد و با صدایی نخرانیده می‌گوید: «پسر، قدر پول را بدان! پولی که یا زحمت به دست می‌آید، نباید به سادگی خرج شود.» و محکم پشت کمرم می‌زند. خلاصه که آقا ناصر، آدم ناخن خشکی است و جان به عزرائیل نمی‌دهد.

پدرم می گوید در یک مقاله خوانده که منشأ خست افراد در مغز است. اگر به این پرسش، پاسخ داده شود که چرا برخی افراد خسیس یا ولخرج هستند، می توان به راهکارهای عملی برای رهایی از آن رسید. امیدوارم هر چه زودتر بتوانند ریشه این خصلت ناپسند را بیابند تا آقا ناصر و امثال آقا ناصر درمان شوند و دیگر مورد قضاوت قرار نگیرند.

۶۲

فقالیت (۵)

پیش نویس نوشته خود را بخوانید و آن را گسترده کنید.

یادم هست در کودکی، اولین باری که ضرب المثل «فلانی چون به عزرائیل نمی ده» را شنیدم، از مادرم پرسیدم که این حرف یعنی چه. مادرم گفت: «یعنی فلانی آنقدر آدم خسیس و چون دوستیه که حاضر نیست بمیره و جوش رو به حضرت عزرائیل بده». با همان بچگی ام گفتم: «این که بد نیست! منم بزرگ شدم جونمو به عزرائیل نمی دم».

مادرم گفت: «خدا نکنه بچه جون! بلا به دور!»

همسایه ما، آقا ناصر، بین در و همسایه به خساست شهرت دارد. خانواده آقا ناصر سال هاست که در محل ما ساکن هستند و کوچک و بزرگ، آنها را می شناسند. آقا ناصر میانسال است و ۵۰ سال را رد کرده است. چاق است، موهای کم پشتی دارد و چشمانی تیز و روشن. بیشتر مواقع اخم کرده است و کمتر اتفاق می افتد که لبخند بزند. کارمند اداره ثبت اسناد است؛ از آن کارمندی های جدی و بد اخلاق.

همیشه یک کت زغالی رنگ پریده به تن دارد و همه جا با آن دیده می شود. آقا ناصر متأهل است و دو پسر ۱۰ و ۱۶ ساله دارد. آنها هم مثل پدرشان کم می خندند و کمتر با بچه های محل بر می خورند. پسر بزرگ ترش تابستان ها کار می کند؛ هر کاری بشود، فرق ندارد؛ مهم این است که دستش جلوی پدرش دراز نباشد. خانواده آقا ناصر از هفت روز هفته، هشت روز کدو و بادمجان می خورند! آخر آقا ناصر اعتقادی به گوشت ندارد و می گوید: «گوشت ضرر داره، آدم نقرس می گیره». آقا ناصر هر وقت هم من را می بیند، بادی در گلو می اندازد و با صدایی نخرانیده و ابروهای گره خورده می گوید: «پسر، قدر پول را بدان! پولی که با زحمت به دست می آید، نباید به سادگی خرج شود». و محکم پشت کمرم می زند.

پدرم می گوید در یک مقاله خوانده که منشأ خساست در مغز افراد است. اگر به این پرسش، پاسخ داده شود که چرا برخی افراد خسیس یا ولخرج هستند، می توان به راهکارهای عملی برای رهایی از آن رسید. امیدوارم هر چه زودتر بتوانند ریشه این خصلت ناپسند را بیابند تا آقا ناصر و امثال او درمان شوند و دیگر مورد قضاوت قرار نگیرند.

۶۲

فقالیت (۶)

اکنون متن کامل نوشته خود را پاک نویس کنید. در مرحله گسترش و اصلاح، پاک نویسی متن هم صورت گرفت. اینک نوشته هایتان را بخوانید یا در اختیار دوستانتان قرار دهید تا با استفاده از معیارهای جدول زیر، آن را ارزیابی کنند.

ردیف	سنجه های ارزیابی	نمره
۱	تجسم شخصیت	۱۲
۱	الف) توجه به ویژگی های ظاهری	(هر مؤلفه ۶)
۲	ب) توجه به حرکات و رفتار	۴
۲	انسجام نوشته	
	ویرایش	
۳	- پرهیز از نوشتن جمله های طولانی	۲
	- رعایت املا و نکات نگارشی	۲
۴	شیوه خواندن	۲۰
جمع		

کارگاه نوشتن

تمرین (۱) نوشته زیر را بخوانید و ویژگی‌های ظاهری و رفتاری شخصیت‌های آن را در متن مشخص کنید.

الف. نوجوان که بود تابستان‌ها سرکار می‌رفت، یک روز قرار شد همراه خانواده به باغی در خارج از شهر برود. استراحتی نکنیم! وقتی موضوع را به محمد ابراهیم گفتیم، گفت: «من نمی‌آیم، کار دارم، من توی یک مغازه کار می‌کنم.» گفتیم: «الان که تابستان است و درس و مشق نداری، زندگی هم که روبه‌راه است پس چرا کار می‌کنی؟» گفت:

«نمی‌خواهم دائم دنبال بازی باشم، دوست دارم سرکار بروم.» پرسیدم: «حالا چه کار می‌کنی؟» گفت: «توی یک مغازه میوه‌فروشی کار می‌کنم.» گفتیم: «چرا میوه‌فروشی می‌رفتی؟» یک برزای کار می‌کردی که لااقل کارش ترو تمیزتر است.» گفت: «انفاقاً چون کارش سخت‌تر و بیشتر است آن را انتخاب کرده‌ام. در مغازه برزای همه‌اش باید یک گوشه بنشینم و حیرت برم.»

ویژگی‌های ظاهری: نوجوان - پسر
ویژگی‌های رفتاری: اهل کار و تلاش زیاد - دنبال بازی نبودن - دوست‌دار کارهای سخت - مسئولیت‌پذیر.

ب. نشستن در گوشه خاکریز و به فکر فرو رفتن، کار همیشه سید بود. او به دوردست‌ها خیره می‌شد و پرواز آرام کبوترها را از میان دود و غبار انفجار می‌گذشتند، دنبال می‌کرد؛ درست مثل زمانی که از کنار گنبد حضرت عبدالعظیم پرمی‌کشیدند.

شهادت، همت، مرهم
شهید آوینی، جعفری مطلق

ویژگی‌های ظاهری: مرد

ویژگی‌های رفتاری: در گوشه‌ای نشستن و فکر کردن - اهل جبهه و جنگ.

(کبوترها استعاره از شهدا هستند.)

تمرین (۲) موضوعی انتخاب کنید و با رعایت مراحل نوشتن، متنی بنویسید.

مقدمه: پدر بزرگم، خدا بی‌امرزش، می‌گفت هیچ‌وقت نباید به شنیده‌ها اعتماد کنی و نباید از روی ظاهر کسی در موردش قضاوت کنی؛ چون در آخر چیزی جز خجالت و پشیمانی نصیبت نمی‌شود. این حرف پدر بزرگ را زمانی متوجه شدم که سرکلاس خانم علوی، دبیر ریاضی کلاس نهم نشستیم.

آن سال، خانم علوی تازه به مدرسه ما آمده بود. خانمی چهل و چند ساله که قدی بلند و پوستی گندم‌گون داشت. همیشه راست و محکم راه می‌رفت، انگار عصا قورت داده بود. بسیار خشک و جدی بود و اصلاً نمی‌خندید (یا اینکه ما هیچ‌وقت خنده او را ندیده بودیم). به زمان خیلی اهمیت می‌داد و تا به کلاس می‌رسید، بدون حرف و حاشیه‌ای، درس را شروع می‌کرد. سر کلاس هیچ‌کس جرأت نفس کشیدن نداشت؛ چون هیچ‌وقت روی خوش به بچه‌ها نشان نمی‌داد. تنها نکته مثبتی که داشت و همه در موردش حرف می‌زدند، خوش‌لباسی‌اش بود. همیشه شیک‌پوش بود؛ عطر و ادکلن می‌زد و امکان نداشت یک لباس را دو روز پشت سر هم بپوشد.

با این همه، به دلیل سخت‌گیری و جدیتش از این درس بیزار بودم و چون سابقه درخشانی در امتحانات ریاضی داشتم، مثل روز برایم روشن بود که روز امتحان حسابی گل خواهم کاشت.

پایش را که به کلاس گذاشت، از ترس داشتم سگته می‌کردم. صدای تپش قلبم را می‌شنیدم و نمی‌توانستم آب دهانم نداشته باشم. دستم فلج شده بود. احساس کردم کلاس دور سرم می‌چرخد. یک لحظه چشمانم سیاهی رفت و دیگر هیچ نفهمیدم. چند لحظه بعد، چشمانم را باز کردم و خانم علوی را دیدم که آب روی صورتم می‌پاشید. به هوش آمدم؛ اما همچنان از ترس مثل بید می‌لرزیدم. ناگهان خانم علوی بلندبلند شروع به خندیدن کرد و با لحنی مهربان و صمیمی مرا در آغوش گرفت و گفت: «یعنی من آنقدر ترسناکم که از دیدنم غش کردی؟ مگه لولو خور خوره دیدی؟» باورم نمی‌شد این خانم علوی است که دارد می‌خندد و مرا در آغوش گرفته ...

امتحان تمام مدت تحصیلم را دادم و از آن روز به بعد دیگر درس ریاضی برایم درسی تلخ و سخت نبود. نتیجه: به قول پدر بزرگم، هیچ‌گاه نباید از روی ظاهر کسی او را مورد قضاوت قرار داد. پایان قضاوت نادرست، پشیمانی و شرمندگی است.

تمرین (۳) نوشته دوستانتان را بر اساس معیارهای جدول ارزشیابی درس تحلیل کنید.

پایان پیشنهادی: اغلب دوستان در تجزیه شخصیت با توجه به ویژگی‌های ظاهری و رفتاری آن، ایرادهایی داشتند که البته با پیشی و نگارشی را به درستی رعایت کرده بودند و شیوه خوانش متن، نیز در مورد مطالب دیده می‌شد. بیشتر دوستان

حکایت نگاری زیرا بتوانید و آن را به زبان ساده بازنویسی کنید.

طاووس و زرافه، در صحن باغی به هم رسیدند و عیب و هنر یکدیگر را دیدند. طاووس با زاغ گفت: این موزۀ (کفش) سرخ که در پای توست، لایق دیبای نگارین من است. همان وقت که به وجود من آمده‌ایم در پوشیدن موزه، اشتباه کرده‌ایم. من موزۀ سیاه تو را پوشیده‌ام و تو موزۀ سرخ مرا.

زاغ گفت: برخلاف این است! اگر خطایی رفته است، در پوشش‌های دیگر رفته است. باقی پوشش‌های زیبای تو مناسب موزۀ من است! در آن خواب‌آلودگی، تو سر از گریبان من درآوردی و من سر از گریبان تو. در آن نزدیکی، سنگ‌پشتی بود و آن مجادله را می‌شنید؛ سر برآورد که ای پاران عزیز! از این گفت‌وگوی باطل دست بردارید! خدای تعالی همه چیز را به یک کس نداده است. هر کس را به داده خود، خرسند باید بود و خشنود.

با تصرف از بهارستان، جامی

یک طاووس و یک کلاغ در محوطه باغی به هم برخوردند و زشتی و زیبایی یکدیگر را دیدند. طاووس به کلاغ گفت: «کفش‌های قرمز تو شبیه پوشش ابریشمی بدن من است. هنگامی که آفریده شده‌ایم، در پوشیدن کفش‌هایمان اشتباه کرده‌ایم. من کفش سیاه تو را پوشیدم و تو کفش قرمز من را.» کلاغ گفت: «برعکس این است [که تو گفتی]! اگر اشتباهی شده است، در پوشش‌های دیگر ما صورت گرفته است. سایر پوشش‌های زیبای تو، مناسب کفش‌های من است! هنگام خواب‌آلودگی زمان خلقت، لباس‌هایمان را جابه‌جا پوشیدیم. در آن نزدیکی، لاک‌پشتی بود و آن بحث و مشاجره را می‌شنید؛ سرش را بالا آورد و گفت: «دوستان عزیز، از این گفت‌وگوی بی‌فایده دست بردارید! خداوند بلندمرتبه همه چیز را به یک کس نداده است. هر کس باید به چیزی دارد، قانع و راضی باشد.»

۴ اسرار گسترش محتوا (۳): گفت‌وگو

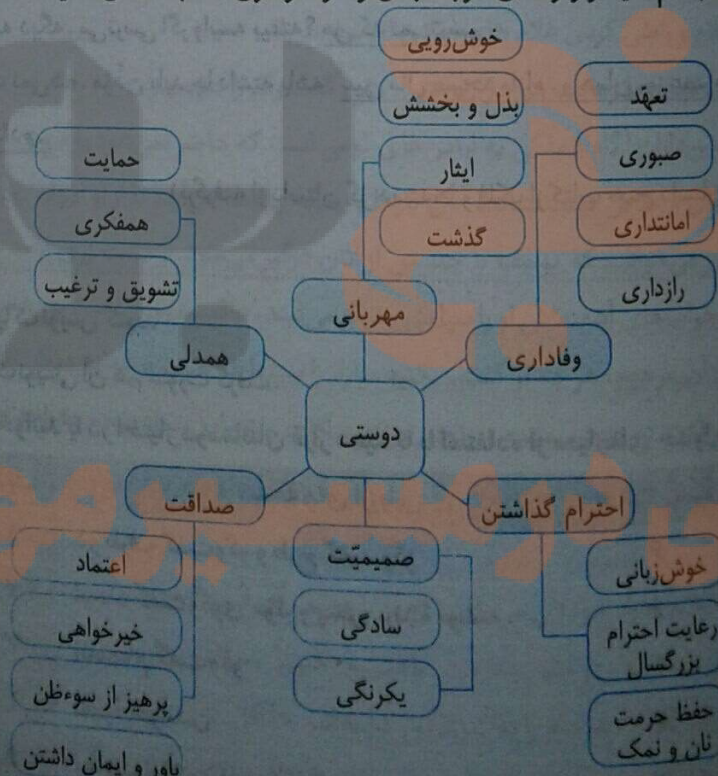
فقالیت (۱)

از موضوعاتی که نسبت به آنها دانش، تجربه، و دلبستگی بیشتری دارید، چند نمونه بنویسید:

- ۱- دوستی ۲- کوه ۳- شغل معلمی ۴- جنگل

فقالیت (۲)

موضوع خود را در ذهن مجسم کنید و واژه‌های مرتبط با آن را در نموداری مشابه، نشان دهید.



۷۷

فعالیت (۳) به کمک تجسمی که از موضوع خود داشتید طرفین گفت وگو را مشخص کنید و طرح گفت وگو را بنویسید.

طرح گفت وگو

از شرایط کاری سازمانشان با هم صحبت می کنند.
 دوباره نذر خانم همسایه و اینکه مادر بزرگ قرار است آش نداری را بپزد، صحبت می کنند.
 دوباره بالا رفتن از گل دسته های مسجد با هم گفت وگو می کنند.
 از خاطرات جوانی، سفرها و ... با هم سخن می گویند.

۷۸

فعالیت (۴) با توجه به طرح گفت وگو در فعالیت (۳)، پیش نویس آن را بنویسید.

گفت وگویی دو همکلاسی

- اصغر، یعنی نمی شه رفت بالای این گل دسته ها؟
- چرا نمی شه؟ خیلی خوبم می شه.
- برو بابا، تو هم که هیچی سرت نمی شه. آخه اون بالا کجا وایسه؟
- خب می شه بشینه دیگه. می ترسی اگر وایسه بیفته؟
- تو که هیچی سرت نمی شه. مؤذن باید جا داشته باشه.

۷۹

فعالیت (۵)

پیش نویس را بخوانید و از نظر ساخت جمله ها و واژه ها، آن را اصلاح کنید و در صورت لزوم گسترش دهید.

یک روز صبح به اصغر گفتم: «اصغر، یعنی نمی شه رفت بالای این گل دسته ها؟»

گفت: «چرا نمی شه؟ خیلی خوبم می شه. پس مؤذن چه جوری میره بالای گل دسته ها؟»

گفتم: «برو بابا. تو هم که هیچی سرت نمی شه. آخه اون بالا کجا وایسه؟ وسط هوا؟»

گفت: «خب می شه بشینه دیگه. می ترسی اگر وایسه بیفته؟ من که نمی ترسم.»

گفتم: تو که هیچی سرت نمی شه. مؤذن باید جا داشته باشه. عین مال مسجد بابام. و همان روز عصر بردمش و جای مؤذن مسجد بابام را نشانش دادم.

(برگرفته از داستان گل دسته ها و فلک از کتاب «پنج داستان»، نوشته جلال آل احمد)

فعالیت (۶)

متن کامل گفت وگو را پاک نویس کنید.

هنگام گسترش متن، پاک نویسی آن هم صورت گرفت.

اینک نوشته هایتان را بخوانید یا در اختیار دوستانتان قرار دهید تا با استفاده از معیارهای جدول زیر آن را ارزیابی کنند.

ردیف	معیارهای ارزیابی	نمره
۱	دو طرف گفت وگو و طرح گفت وگو	۶
۲	ایجاد گفت وگویی مؤثر و پیش برنده نوشته	۶
۳	انسجام گفت وگو	۴
۴	شیوه خواندن	۲
۵	رعایت املا و نکات نگارشی	۲
جمع		۲۰

نمرین (۱) متن زیر را بخوانید و موضوع و طرح گفت و گو را معین کنید.

زری آمرانه گفت: «اینجا من دستور می دهم. خانم خانه من هستم. برو اسب را از طویله درآر.»

غلام گفت: «خانم از من بشنو این کار را نکن. فکر فردا را بکن که پست از راه می رسد و دلش می شکند. فکر پس فردا را بکن که آقا می آید. از شان تترس. بگو نمی دهم. فارغ! چه کارت می توانند بکنند؟»

زاندarm گفت: «مگر تو همشهری من نیستی؟» و راه افتاد.

غلام پرسید: «کجا می روی؟»

زاندarm پرسید: «می روم طویله.»

غلام گفت: «همشهری ام هستی، باش. جرئت داری پایت را به طویله بگذار.»

زاندarm گفت: «تفنگم را نیاوردم. حالا می روم می آورم.»

غلام با زاندarm دست به یقه شد و داد زد: «حالا تفنگت را به رخ من می کشی؟ مگر تو همان کسی نبودی که شب ها می رفتی مرغ دزدی؟»

عمه خانم غلام را صدا کرد و آهسته گفت: «غلام، چد نکن، خان کاکا قول داده. فعلاً اسب را بده بیرد. من فکر خوبی کرده ام به شرطی که هنوز خسرو برنگشته، اسبش اینجا باشد.»

غلام رفت و اسب را از طویله درآورد و افسارش را داد دست زاندarm. زری احساس کرد که انکار تمام جلا و رنگ باغ را برده اند.

سووشون، دانشور

طرف های گفت و گو: زری - غلام - زاندarm - عمه خانم.

موضوع گفت و گو: بیرون آوردن اسب از طویله و تحویل دادن به زاندarm.

طرح گفت و گو: (۱) دستور دادن زری به غلام که اسب را از طویله بیاورد و مخالفت غلام با انجام این کار.

(۲) دعای غلام با زاندarm و اجازه ندادن غلام به زاندarm برای رفتن به طویله.

(۳) گفت و گوی عمه خانم با غلام و راضی کردن غلام برای آوردن اسب از طویله.

نمرین (۲) موضوعی انتخاب کنید و با رعایت مراحل نوشتن، متن گفت و گو را بنویسید.

یوسف، همسر زری، یکی از زمین داران آگاه و متکی به ارزش های بومی است که حاضر نمی شود با فروش آذوقه به بیگانگان بر وسعت قحطی بیفزاید. بیگانگان و عوامل دست نشاندۀ آنان بارها به خانۀ یوسف می آیند تا از او آذوقه بخرند؛ اما یوسف قبول نمی کند. در آخرین فصل رمان می خوانیم که یوسف با چند تن از آنان درگیر می شود. وحشت زری از به خطر افتادن یوسف، ذهن او را مشغول می کند و در خواب های آشفته اش او را سیاوشی دیگر می بیند. عاقبت، روزی جسد یوسف را می آورند:

خان کاکا گفت: «این هم عیال آن مرحوم، هر چه او گفت، بکنید. بازار را بسته اید، خوب بسته اید دیگر. اما اینکه جنازه را برای طواف به شاه چراغ ببریم و جماعت در صحن سینه و زنجیر بزنند و آقای مرتضایی نماز میت بخوانند و در ایوان بایستند و موعظه کنند، العیاذ بالله، حرفش را هم نزنید، با قشون خارجی که در شهر است ... بلوا می شود ... ببخود این همه آدم را کشیده اید آورده اید اینجا»

مجید رو به زری کرد و گفت: «خانم زهرا، خودتان می دانید که ما با یوسف هم قسم شده بودیم. حالا او را کشته اند، می خواهند همین طور دستمان را بگذاریم روی دستمان و حتی جنازه اش را تشییع نکنیم. شما هم اعتراض به این سادگی را ...»

زری نگذاشت حرفش را تمام کند. گفت: «شوهرم را به تیر ناحق کشته اند، حذاقل کاری که می شود کرد عزاداری است. عزاداری که قدغن نیست. در زندگی اش هی ترسیدیم و سعی کردیم او را هم بترسانیم. حالا در مرگش دیگر از چه می ترسیم؟ آب از سر من یکی که گذشته»

خان کاکا گفت: «ای والله زن داداش ... عجب روی ما را سفید کردی! چرا ملتفت نیستی زن؟ وقتی این همه آدم راه افتاد، اگر کسی به آشوب تحریکشان کرد، کی دیگر می‌تواند جلوییشان را بگیرد؟»
 عمه گفت: «خان کاکا، فعلاً تو هستی و نعلش برادر! منشین و تماشا کن که خورش پایمال بشود.. زری نگاهش کرد و یادش به حضرت زینب افتاد.

خان کاکا گفت: «اطلاع دقیق دارم که جلوتان را می‌گیرند، آن وقت کشت و کشتار می‌شود. من اجازه نمی‌دهم. آن ناکام به راه مورچه‌ای هم راضی نبود. با رعیتش مثل یک برادر بزرگ‌تر تا می‌کرد ... روحش را معذب نکنید..»
 زری آهی کشید و گفت: «اگر من چهارده سال با او زندگی کردم، می‌دانم که همیشه از شجاعت ... از حق ... ماری که از دیشب روی قلبش چنبره زده بود و خوابیده بود سر بلند کرد به نیش زدن و گلوییش چنان گرفت که نتوانست جمله تمام کند. اما چراغ‌های ذهنش روشن بود و او می‌دانست که دیگر هیچ کس در این دنیا نخواهد توانست آن چراغ‌ها را خاموش بکند. آب دهانش را فروداد و گفت: «همه کارهایی را که می‌خواهید بکنید همین امروز بکنید ... اگر حالا نکنید دیگر هیچ وقت فرصت نیست»
 (برگرفته از کتاب «سووشون» اثر سیمین دانشور)

تمرین (۳) نوشته دوستانتان را بر اساس معیارهای جدول ارزشیابی درس تحلیل کنید.

پاسخ پیشنهادی: اغلب دوستان طرح گفت‌وگو را به خوبی مشخص کرده بودند و گفت‌وگوی مؤثری را بین دو طرف (طرف‌های) گفت‌وگو ایجاد کرده بودند. نوشته دوستان از انسجام لازم برخوردار بود و نکات نگارشی به درستی رعایت شده بود. شیوه خواندن متن هم درست، شیوا و رسا بود.

۸۳

مثل نویسی

مثل‌های زیر را بخوانید. سپس یکی را انتخاب کنید و آن را گسترش دهید.

■ چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشمانی..

■ عجله، کار شیطان است.

■ آدم ترسو، هزار بار می‌میرد.

■ آب ریخته، جمع شدنی نیست.

■ آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم.

موضوع: عجله، کار شیطان است.

برادرم همیشه عجله داشت. با عجله راه می‌رفت، تندتند حرف می‌زد و با عجله غذا می‌خورد. خلاصه، همه کارهایش را با عجله انجام می‌داد. اصلاً صبر و حوصله نداشت. مادرم می‌گفت شش ماهه به دنیا آمده؛ برای همین همیشه عجله دارد. پدرم همیشه او را نصیحت می‌کرد که بالاخره با این عجله‌ای که دارد، کار دست خودش می‌دهد. هر وقت می‌خواست از خانه بیرون برود، از بس عجله داشت یک چیز را جا می‌گذاشت: مدارک ماشین، عینک، تلفن همراه و ... و وقتی هم می‌دید وسیله‌ای را جا گذاشته، عصبانی می‌شد و به خودش بد و بیراه می‌گفت. تا اینکه یک روز، به دلیل سرعت زیاد در رانندگی، تصادف ناگوار کرد و به خدا را شکر کن که زنده ماندی؛ اما از این حادثه عبرت بگیر! بی‌دلیل نمی‌گویند که عجله کار شیطان است. با عجله دست به کارهایی می‌زنی که شیطانی است و باعث شادی او می‌شوی.

۸۹

فقالیت (۱)

چند موضوع از موضوعاتی که اطلاعات و دلبستگی بیشتری نسبت به آن دارید، بنویسید:

- سفر به مشهد مقدس
- سفر سیاحتی به شیراز
- سفر به هندوستان
- سفر به کربلا و نجف
- سفر به جزایر ناشناخته

۹۱

فقالیت (۲)

یکی از موضوعهای فقالیت قبل را انتخاب کنید. ابتدا زمان، مکان، علت و مدت سفران را بنویسید. سپس صحنه‌هایی از آن سفر را در خاطراتان جست‌وجو کنید و بنویسید:

زمان سفر: اربعین سال گذشته
مکان سفر: کشور عراق
مدت سفر: ۷ روز
صحنه‌های به یاد ماندنی:

- ۱) پیرمردی که با پای برهنه و چشمان گریان برای زیارت آمده بود.
- ۲) موکب‌دارانی که با روی خوش از زائران پذیرایی می‌کردند.
- ۳) جوانانی که پیران و معلولان را روی دوش خود گذاشته بودند و می‌بردند.
- ۴) دوستانی که به اتفاق به زیارت آمده بودند و در راه به زوار خدمت می‌کردند.
- ۵) صدای دل‌نشین مذاحان کاروان‌ها و ...

۹۳

فقالیت (۳)

طرح اولیه نوشته خود را تنظیم کنید و به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.

الف) بدنه نوشته شما چند بند دارد؟ پنج بند

ب) در هر بند، می‌خواهید درباره چه موضوعی بنویسید؟ در مقدمه درباره موضوع کلی متن، در بدنه درباره نکات جالب و لحظات خاص سفر و در بند پایانی، در مورد جمع‌بندی متن می‌نویسم.

زمان	مکان	موضوع کلی و لحظات خاص سفر	نکات جالب
سه روز مانده به اربعین	نجف	زیارت حرم حضرت علی (ع)	منظره‌ای از قبرستان معظم «وادی السلام»
روز اربعین	کربلا	عباس (ع)	آسمان غبار گرفته - صحن بین الحرمین که به صحرای محشر می‌مانست.

۹۵

فقالیت (۴)

با توجه به طرح سفرنامه خود، پیش‌نویس آن را بنویسید.

مقدمه:
آرزوی راه رفتن روی زمین بین الحرمین، استشمام هوای معنوی آن و زیارت نجف اشرف، همیشه درونم را به جوشش می‌آورد. با دیدن تصاویر زائران از تلویزیون، بی‌اختیار اشک‌هایم سرازیر می‌شد و می‌گفتم: «پس کی، کی مرا می‌طلبی...» و چه عظیم است دعوت شدن برای چنین زیارتی وقتی سراپای وجودت عطش رفتن دارد.

بدنه:
سه روز به اربعین، مانده بود. حدود ساعت ده و نیم صبح بود که وارد شهر نجف اشرف شدیم. اولین منظره‌ای که مشاهده کردیم و برایمان جذاب بود، منظره‌ای از قبرستان معظم «وادی السلام» بود. سبک خاص قبرها نظرم را جلب کرد. این قبرستان عظیم، ۲۰ کیلومتر در ۲۰ کیلومتر است و از بزرگ‌ترین قبرستان‌های جهان است. این قبرستان آرامگاه پیامبرانی چون هود و صالح است. می‌گویند در شب جمعه، ارواح مؤمنان عالم در شب جمعه در این قبرستان گرد هم می‌آیند.

بعد از وادی السلام، با اتوبوس تا نزدیک هتا آمدیم.

وسایل را در هتل گذاشتیم و به سمت حرم حضرت علی (ع) راه افتادیم. قدم زدن در شهر امیرالمؤمنین بسیار لذت بخش بود. فاصله هتل تا حرم حدود ۳۰ متر بود. وقتی گنبد حرم را دیدم، از شوق اشک از چشمانم جاری شد. در عین حال شور خاصی وجودم را فرا گرفت. نجف، بهشت خداوند روی زمین است. روز اربعین آسمان غبار آلود بود. عجیب تر از آن، این بود که انگار هیچ کس در قید دنیا نبود. صحرای محشر شاید تعبیر مناسبی باشد برای به تصویر کشیدن جمعیتی که هر کدام بدون توجه به دیگری با شوق به سوی حرمین پرواز می کردند. پنج ساعت تا کربلا پیاده روی داشتیم. تمام مسیر پر بود از چادر مواکب حسینی. جلوی هر کدام میز گذاشته بودند و نذری می دادند. صدای دل نشین مداحانی که عربی می خواندند فضا را پر کرده بود. جوانان به پیران و معلولان خدمت می کردند و آنها را روی دوش خود گذاشته و می بردند. به چهره هر کس که نگاه می کردی، دردی داشت. صحنه های این مسیر واقعاً بی نظیر بود. همدلی و کمک این جمعیت مسلمان به یکدیگر بسیار باشکوه بود. همه برای خدمت به هم التماس می کردند. بعد از چند ساعت پیاده روی، به «شارع العباس» رسیدیم. دلم زیرورو شد. اختیار اشک هایم را نداشتم... از خیل عظیم جمعیت واقع در بین الحرمین گذشتیم تا رسیدیم کنار دیوارهای حرم حسین بن علی (ع). باورم نمی شد که بالاخره توانستم به زیارتش بیایم. بعد از زیارت، آدمم بیرون در حیاط حرم نماز و زیارت عاشورا را خواندم. جمع بندی: بالاخره به آرزویم رسیدم. زیارت حرم حسین بن علی و ابوالفضل العباس سعادت بود که نصیبم شد؛ اما از آن روز دل تنگ ترم؛ دل تنگ حسین و این دل تنگی پایان ندارد.

پیش نویس را بخوانید و به لحاظ ساخت جمله و واژه ها، آن را اصلاح کنید و در صورت لزوم گسترش دهید.

مقدمه: آرزوی راه رفتن روی زمین بین الحرمین، استشمام هوای روحانی آن و، زیارت نجف اشرف و سجده بر خاک کربلا همیشه درونم را به جوشش می آورد. با دیدن تصاویر زائران از تلویزیون، بی اختیار اشک هایم سرازیر می شد و با خود می گفتم: «پس کی، کی مرا...» و چه عظیم است دعوت شدن برای چنین زیارتی وقتی سرپای وجودت عطش رفتن دارد.

بدنه: بالاخره، پس از سال ها انتظار، قسمت شد تا به همراه خانواده برای زیارت به نجف و کربلا برویم. سه روز به اربعین مانده بود. حدود ساعت ده و نیم صبح بود که وارد شهر نجف اشرف شدیم. اولین منظره ای که مشاهده کردیم و برابمان جذاب بود، منظره ای از قبرستان معظم «وادی السلام» بود. سبک خاص قبرها نظرها را جلب کرد. این قبرستان عظیم، ۲۰ کیلومتر در ۲۰ کیلومتر است و از بزرگ ترین قبرستان های جهان به شمار می رود و پیامبرانی چون هود و صالح در آن آرمیده اند. می گویند در شب جمعه، ارواح مؤمنان عالم در شب جمعه در این قبرستان گرد هم می آیند. بعد از وادی السلام، با اتوبوس تا نزدیک هتل آمدیم. وسایل را در هتل گذاشتیم و پس از کمی استراحت به سمت حرم حضرت علی (ع) راه افتادیم. قدم زدن در شهر امیرالمؤمنین چه لذتی داشت. از دور وقتی گنبد حرم را دیدم، اشک شوق از چشمانم جاری شد؛ در عین حال شور خاصی وجودم را فرا گرفت. نجف، بهشت خداوند روی زمین است.

صحرای محشر شاید تعبیر مناسبی باشد برای به تصویر کشیدن دل هایی که هر کدام بدون توجه به دیگری با شوق به سوی حرمین پرواز می کردند. پنج ساعت تا کربلا پیاده روی داشتیم. تمام مسیر پر بود از چادر مواکب حسینی. جلوی هر موبک میز گذاشته بودند و نذری می دادند.

صدای دل نشین مداحانی که عربی می خواندند فضا را پر کرده بود. جوانان باغیرت به پیران و معلولان خدمت می کردند و آنها را روی دوش خود گذاشته و می بردند. به چهره هر کس نگاه کردی، دردی داشت. صحنه های این مسیر واقعاً بی نظیر بود. همدلی و کمک این جمعیت مسلمان به یکدیگر بسیار باشکوه بود. همه برای خدمت به هم التماس می کردند.

بعد از چند ساعت پیاده روی، به «شارع العباس» رسیدیم. دلم زیرورو شد. اختیار اشک هایم را نداشتم. از خیل عظیم جمعیت واقع در بین الحرمین گذشتیم تا کنار دیوارهای حرم حسین بن علی (ع) رسیدیم. باورم نمی شد که بالاخره توانستم به زیارتش بیایم. بعد از زیارت، آدمم بیرون در حیاط حرم و نماز و زیارت عاشورا را خواندم. جمع بندی: بالاخره به آرزویم رسیدم. زیارت حرم حسین بن علی و ابوالفضل العباس سعادت بود که نصیبم شد؛ اما از آن روز دل تنگ ترم؛ دل تنگ کربلا، دل تنگ حسین و این دل تنگی...

متن سفرنامه خود را پاک نویس کنید.

هنگام بازنویسی و اصلاح نوشته، پاک نویسی آن هم صورت گرفت.

اینک نوشته هایتان را بخوانید یا در اختیار دوستانتان قرار دهید تا با استفاده از معیارهای جدول زیر آن را ارزیابی کنند.

ردیف	سنجه های ارزیابی	نمره
۱	ذکر مشخصات سفر (زمان، مکان و ...)	۵ -
۲	دقت در ثبت دیده ها، شنیده ها و رویدادها	۵ -
۳	در برداشتن نکاتی مهم، جذاب، جالب، عجیب و ...	۲ -
۴	انسجام و رعایت ترتیب زمانی	۴ -
۵	شیوه خواندن	۲ -
۶	رعایت املا و نکات نگارشی	۲ -
جمع		۲۰ -

۱۰۰

نگارش درس ۵ سفرنامه

کارگاه نوشتن

تمرین (۱) متن زیر را بخوانید و جدول را کامل کنید.

«... شهر مصر بر کنار نیل نهاده است به درازی. و بسیار کوشک ها و منظرها چنان است که اگر خواهند، آب به ریسمان از نیل بردارند، اما آب شهر همه سقایان آورند از نیل، بعضی به شتر و بعضی به دوش. و سبوها دیدم از برنج دمشقی که هریک سی من آب گرفتی و چنان بود که پنداشتی ز زمین است. یکی مرا حکایت کرد که زنی است که پنج هزار از آن سبو دارد که به مرد می دهد، هر سبو، ماهی به یک درم و چون بازسپارند، باید سبو درست باز سپارند...»

سفرنامه ناصر خسرو

مکان	مصر
موضوع کلی و لحظات خاص	آب برداشتن از نیل و آوردن به شهر به کمک شتر یا گذاشتن بر دوش.
نکات جذاب یا عجیب	۱- سبوهایی از جنس برنج که گمان می کردی از طلاست؛ ۲- زنی که پنج هزار سبو داشت و آنها را ماهیانه کرایه می داد.

تمرین (۲) موضوعی انتخاب کنید و با رعایت مراحل نوشتن، سفرنامه ای بنویسید.

هر که به شوق دیدن زیبایی های کویر و لذت بردن از نموده های طبیعت در بیابان های فراخ، از تهران آهنگ کرمان می کند، در پیمودن راهی به درازی یک هزار کیلومتر می تواند از شهرهای قم، کاشان و یزد بگذرد و در همین سفر، با شهرهای قدیمی و کوچک تر نطنز، اردستان، نایین، اردکان و رفسنجان که بر سر راه است، آشنا شود. جلوه های اصیل از زندگانی ایرانی و هنرهای بومی مردمان آرامی را ببیند که در حاشیه کویر سوزان سکنی دارند.

فاصله میان تهران و قم ۱۴۶ کیلومتر است. شهری است قدیمی، محل زیارت، مورد احترام و بسیار مجلل. مرقد متبرک حضرت فاطمه معصومه (س) خواهر حضرت ثامن الائمه (ع) است.

کنید ز زمین و مناره بلند و پیش درگاه آینه کاری و صحن گشاده دارد. طبعاً از درخشان ترین و دیدنی ترین بقاع دینی و امکان تاریخی در این راه دراز است. قدمت بنای آن به بیش از هشت صد سال می رسد.

میان قم و کاشان بیش از یکصد کیلومتر فاصله نیست. راه، مستقیم و خوب و آسفالت شده است. آبادی های کوچک و مزارع سرسبز که در طرف راست بر لب کویر و در سوی چپ در دامن کوهسار قرار دارد، مسافر را از یکنواختی راه بیرون می آورد. این شهر جایگاه چهار طبقه از قدیمی ترین آثار تمدن قوم ایرانی و مربوط به هفت هزار سال پیش است. این تمدن ها در دل تپه های

«سیلک» مدفون بود. سی سال پیش از این بیرون آورده شد.

فقالیت (۲).....

متن زیر را بخوانید و با حفظ زبان نویسنده، آن را خلاصه کنید.
«او با تحقیق درباره نحوه بحث کردن در ژاپن و آمریکا، در زمینه سبک های متفاوت تحلیلی ماجرا، به نتایج جالبی دست یافته که حاکی از تأثیر سبک نوشتن بر شیوه صحبت کردن است. دانشجویان ژاپنی هنگامی که می خواهند دلیل و علت را توضیح دهند، ابتدا به یک نقطه یا برهه در زمان گذشته برمی گردند و ماجراهایی را که از آن نقطه به بعد رخ داده است، به ترتیب و پشت سر هم تعریف می کنند؛ در حالی که دانشجویان آمریکایی فقط به ذکر دلیل اصلی و مستقیم یک اتفاق بسنده می کنند.»

در روش توضیح و توصیف در بستر زمان (شیوه سلسله زمان) که دانشجویان ژاپنی عمدتاً از آن استفاده می کنند، ذکر مهم ترین و اصلی ترین دلیل ماجرا به آخر صحبت موکول می شود ولی دانشجویان آمریکایی حتی اگر در ابتدا روش توصیف در بستر زمان را در پیش بگیرند، به محض اینکه متوجه طولانی شدن صحبت های خود می شوند، داستان گویی را قطع کرده، شروع به بیان اصل ماجرا و جمع بندی موضوع مورد بحث می کنند.»

برورش هنر استدلال، و اتانابه
کرده، شروع به بیان اصل ماجرا و جمع بندی موضوع مورد بحث می کنند.»
او با تحقیق درباره نحوه بحث کردن در ژاپن و آمریکا، به نتایج جالبی دست یافته است که [نشان می دهد] دانشجویان ژاپنی هنگامی که می خواهند دلیل و علت را توضیح دهند، ماجراها را [از آغاز] به ترتیب و پشت سر هم تعریف می کنند؛ در حالی که دانشجویان آمریکایی فقط به ذکر دلیل اصلی و مستقیم یک اتفاق بسنده می کنند.

در شیوه دانشجویان ژاپنی (شیوه سلسله زمان)، ذکر مهم ترین و اصلی ترین دلیل ماجرا به آخر صحبت موکول می شود؛ ولی دانشجویان آمریکایی به محض اینکه متوجه طولانی شدن صحبت های خود می شوند، داستان گویی را قطع و شروع به بیان اصل ماجرا و جمع بندی موضوع می کنند.

توجه: صورت سؤال ایراد دارد و در این فعالیت، باید خلاصه نویسی به زبان خود صورت گیرد؛ به همین دلیل، متن را به زبان خود خلاصه می کنیم: نتایج تحقیق درباره شیوه بحث کردن در ژاپن و آمریکا نشان می دهد، دانشجویان ژاپنی هنگام شرح دلیل و علت وقایع، ماجراها را از گذشته (نقطه شروع) آغاز می کنند و به ترتیب و پشت سر هم تعریف می کنند و مهم ترین دلیل ماجرا را در آخر صحبت بیان می کنند؛ اما دانشجویان آمریکایی تنها به بیان دلیل اصلی و مستقیم یک اتفاق می پردازند و از داستان گویی خودداری می کنند.

فقالیت (۳).....

یکی از درس های مندرج در کتاب درسی خود را خلاصه کنید و با بهره گیری از روش های دسته بندی (نمودار، جدول، نقشه مفهومی) به یادسپاری آن را افزایش دهید.

خط در ایران
پیش از اسلام
میخی
اوستایی
پهلوی

پس از اسلام ← خط عربی (خط فارسی امروزی)

سه قرن اول هجری:

۱- فعالیت های علمی و ادبی ایرانیان، پس از سقوط دولت ساسانی در این دوره نیز ادامه یافت و آثار فراوانی به زبان های فارسی، پهلوی و عربی پدید آمد.

۲- یعقوب لیث صفاری، زبان فارسی دری را زبان رسمی اعلام کرد و اجازه نداد زبان عربی در دربارش به کار برود.

۳- حکومت های ایرانی که در این سه قرن به رشد زبان فارسی کمک کردند، عبارت اند از:

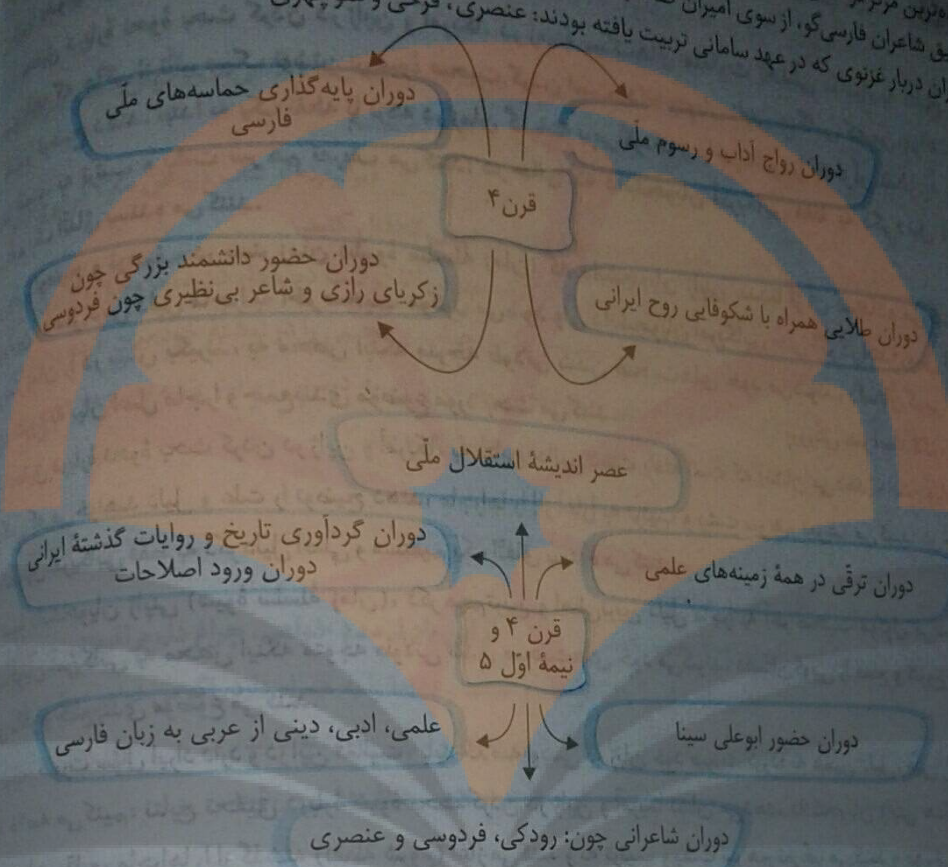
دولت های طاهری، صفاری، سامانی و آل بویه

مهم ترین دوره تمدن اسلامی ایران

دوره شکوفایی نظم و نثر فارسی

رواج رسم ها و سنت های کهن ایرانی به دست دولت سامانی

عمده ترین مرکز فرهنگی سامانیان، شهر بخارا است.
تشویق شاعران فارسی گو، از سوی امیران صاحب فضل سامانی، به رشد شعر فارسی کمک کرده است.
شاعران دربار غزنوی که در عهد سامانی تربیت یافته بودند: عنصری، فرخی و منوچهری



کلی های شعر و نثر این دوره (قرن ۴ و نیمه اول قرن ۵)

- ۱- سادگی فکر و روانی کلام
- ۲- توجه به واقعیت بیرونی
- ۳- آوردن ترکیب های تازه، استعاره های دلپذیر، تشبیهات و انواع توصیف
- ۴- اوج حماسه ملی ایران به دست فردوسی
- ۵- رواج شعر مدحی یا مدیحه سرایی
- ۶- استحکام شعر غنایی توسط رودکی و شهید بلخی
- ۷- رواج شعر حکمی و اندرزی توسط کسایی مروزی و ناصر خسرو
- ۸- رواج داستان سرایی و قصه پردازی
- پایه گذار شعر فارسی
- پدر شعر فارسی

کلی های نثر

- ۱- ساده و روان
- ۲- موضوع: حماسی، ملی و تاریخی

نثر در قرن ۴ و نیمه اول قرن ۵

موضوع	نویسنده
تاریخ گذشته ایران	عده ای از دانشوران خراسان
تفسیر قرآن	جمعی از دانشمندان زمان (اصل اثر عربی و از محمد بن جریر طبری است)
تاریخ ایران و	ابوعلی بلعمی به دستور منصور بن نوح سامانی

تلاشی در مسیر موفقیت

اینک نوشته‌هایتان را بخوانید یا در اختیار دوستانتان قرار دهید تا با استفاده از معیارهای جدول زیر آن را ارزیابی کنند.

ردیف	سنتجه‌های ارزیابی	نمره
۱	تولید متن منسجم: الف) خلاصه کردن متن به زبان مؤلف ب) خلاصه کردن متن به زبان خود	۱۲
۲	کاربرد روش‌های دسته‌بندی مطالب (نمودار، جدول، نقشه مفهومی)	۳
۳	حفظ محتوا و مفهوم اصلی متن	۲
۴	شیوه خواندن	۳
۵	رعایت املا و نکات نگارشی	۲۰
جمع		

۱۱۹

۱۱۹

کارگاه نوشتن

تمرین (۱) متن زیر را بخوانید و مشخص کنید به چه شیوه‌ای خلاصه شده است.

این جزیره از شمال به جزیره تنب کوچک، از باختر به جزیره سیری و از جنوب و خاور به امارات متحده عربی محدود است. شهر ابوموسی با مساحتی حدود ۲/۲ کیلومتر مربع در جنوب خاوری بندر لنگه و در خاور جزیره سیری، بین ۲۶ درجه و ۱ دقیقه عرض شمالی و ۵۴ درجه و ۵۹ دقیقه طول خاوری قرار دارد. این جزیره تقریباً لوزی شکل است. بلندترین نقطه آن، قلّه کوه است که ۱۱۰ متر از سطح دریا بلندتر است. این جزیره دارای آب شیرین بوده، آب آشامیدنی مردم از چاه و باران تأمین می‌شود یا اینکه با لنج و کشتی از بندر لنگه یا بندر عباس به این جزیره حمل می‌شود. آب و هوای این جزیره گرم و مرطوب است و چون به خط استوا نزدیک است، هوای آن از هوای سایر جزایر ایرانی خلیج فارس گرم‌تر است. فصل بارندگی آن بیشتر در اواخر زمستان و اوایل بهار بوده، بارش به صورت رگبار لحظه‌ای و موقت است. این جزیره به نام‌های «بوموسی»، «بن موسی»، «بوموف»، «بابا موسی»، «گپ سزو و بوم سوز» نامیده شده است. بوموسی از دو پاره «بو» و «موسی» تشکیل شده که بو به معنی رایحه و کوتاه شده بود، باشد، باشم و بوم است، به معنی جا و مقام، منزل و مأوا و سرزمین. موسی هم نام شخص است. مردم بندر لنگه تا ۸۰ سال پیش آن را گپ سزو (سوزو: سبز) یعنی «سبزه‌زار بزرگ» می‌خوانده‌اند.

از نظر تاریخی، خلیج فارس و جزایر آن از جمله بوموسی، در روزگار عیلامیان، به‌ویژه در زمان پادشاهی شیلهک این شوشیناک (۱۱۶۵-۱۱۵۱ ق.م)، در دست این سلسله بوده است. دولت ماد در روزگار پادشاهی هئوخستره، به بزرگی و توانایی رسید و حدود آن از جنوب به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس کشیده شد. جزیره بوموسی با دیگر جزایر خلیج فارس در این دوره، ابتدا جزء یکی از ایالت‌های جنوب باختری و سپس جزء ساتراپ (استان) چهاردهم دولت ماد به نام درنگیانه و بخشی از کرمان بود.

خلاصه متن

«ابوموسی از شمال با تنب کوچک، از غرب به سیری و از جنوب غرب کشور با امارات همسایه است. ابوموسی با شکل لوزی ۲/۲ کیلومتر، در جنوب غربی بندر لنگه قرار دارد و آب آشامیدنی آن از باران و چاه یا از بندر عباس یا بندر لنگه تأمین می‌شود و آب و هوای آن گرم و مرطوب است.

ابوموسی نام‌های مختلفی داشته است مانند: «بن موسی»، «بوموف»، «بابا موسی» و «گپ سزو و بوم سوز»، که به معانی «بابا موسی، منزل موسی یا سبزه‌زار بزرگ» است.

این جزیره از هزاره دوم قبل از میلاد، یعنی از دوران عیلامی‌ها، مادها و هخامنشیان تا به امروز جزء سرزمین ایران بوده است.

پایان: خلاصه نویسی به زبان خود

تمرین (۲) متنی از کتاب‌های درسی خود انتخاب کنید و با یکی از روش‌های این درس، خلاصه آن را بنویسید.
در دوره غیبت، بنا به فرمان امام زمان (عج) و به نیابت از ایشان، «فقیهان» واجد شرایط، دو مسئولیت «مرجعیت دینی» و «سرپرستی و ولایت جامعه» را بر عهده دارند و در حد توان، جامعه اسلامی را در مسیر اهداف الهی هدایت و رهبری می‌کنند.
در این میان، گروهی از فقیهان، احکام را در اختیار مردم قرار می‌دهند. بدین صورت که کسانی که در احکام دین متخصص نیستند، به این متخصصان مراجعه می‌کنند و احکام دین را از ایشان می‌پرسند. این مراجعه، البته یک روش عقلی است؛ یعنی هر انسانی در چیزی که تخصص و مهارت ندارد، به کسی که در آن متخصص و ماهر است، مراجعه کند. این مراجعه را پیروی یا «تقلید» می‌گویند. پس، تقلید در احکام، به معنای رجوع به متخصص است. چنین فقیه‌ای را نیز «مرجع تقلید» می‌نامند.
همچنین از میان فقیهان دارای شرایط، آن کس که توانایی سرپرستی و ولایت جامعه را دارد، به ترتیبی که خواهد آمد، عهده‌دار حکومت می‌شود و قوانین الهی را در جامعه به اجرا در می‌آورد. به فقیه‌ای که این مسئولیت را بر عهده می‌گیرد، «ولی فقیه» می‌گویند.
بدین ترتیب در عصر غیبت:

- ۱- مرجعیت دینی در شکل مرجعیت فقیه ادامه می‌یابد.
- ۲- حکومت اسلامی به صورت ولایت فقیه، استمرار پیدا می‌کند.

شرایط مرجع تقلید

مرجع تقلید باید شرایط زیر را دارا باشد:

- ۱- اعلم باشد؛ یعنی از میان فقها از همه عالم تر باشد.
 - ۲- باتقوا باشد.
 - ۳- عادل باشد.
 - ۴- زمان شناس باشد و بتواند احکام دین را متناسب با نیازهای روز، به دست آورد.
- خلاصه:

مسئولیت «مرجعیت دینی» و «سرپرستی و ولایت جامعه» در دوره غیبت امام زمان (عج) بر عهده فقیهان واجد شرایط است. تقلید در احکام، به معنای رجوع به متخصص است و این مراجعه یک روش عقلی است.
«مرجع تقلید» فقیه‌ای است متخصص که احکام را در اختیار مردم قرار می‌دهد.
«ولی فقیه» کسی است که از میان فقیهان دارای شرایط، توانایی سرپرستی و ولایت جامعه را دارد و عهده‌دار حکومت و اجرای قوانین الهی در جامعه می‌شود.

- | | |
|--------------|------------------|
| ۱- اعلم | شرایط مرجع تقلید |
| ۲- باتقوا | |
| ۳- عادل | |
| ۴- زمان شناس | |

تمرین (۳) نوشته دوستان را براساس معیارهای جدول ارزشیابی درس، تحلیل کنید.
پاسخ پیشنهادی: اغلب دوستان در خلاصه کردن متن به زبان خود بهتر عمل کرده بودند و در خلاصه کردن متن به زبان مؤلف در چند مورد، بی‌دقتی کرده و مطالب مهم را حذف کرده بودند؛ در نتیجه متن دچار نقص شده بود. استفاده از نمودار بیشتر از جدول و نقشه مفهومی بود. املا و نکات نگارشی نیز به درستی رعایت شده بود.

حکایت نگاری

حکایت زیر را بخوانید و آن را به زبان ساده بازنویسی کنید.
«یکی را شنیدم از پیران مرتبی که مریدی را همی گفت: ای پسر، چندان که تعلق خاطر آدمیزاد به روزی است اگر به روزی ده بودی، به مقام از ملائکه در گذشتی...»
از پیر دانا و باتجربه‌ای که کارش تربیت شاگردان (مریدان) بود شنیدم که به شاگردش می‌گفت: «ای پسر، اگر انسان به جای توجّه و وابستگی به روزی و نعمت‌های دنیایی، به روزی دهنده وابسته بود و به او تعلق خاطر داشت، از نفع حاصل از آن مقام، از فرشتگان مغرب هم بالاتر و فراتر می‌رفت.»

تلاشی در مسیر موفقیت



- ✓ دانلود گام به گام تمام دروس
- ✓ دانلود آزمون های قلم چی و گاج + پاسخنامه
- ✓ دانلود جزوه های آموزشی و شب امتحانی
- ✓ دانلود نمونه سوالات امتحانی
- ✓ مشاوره کنکور
- ✓ فیلم های انگیزشی

 www.ToranjBook.Net

 [ToranjBook_Net](https://www.toranjbook.net)

 [ToranjBook_Net](https://www.toranjbook.net)